

چکیده

یکی از پرسش‌هایی که در خصوص قضایای حملیه، هم در میان فلاسفه مغرب زمین و هم در بین فلاسفه اسلامی از دیرباز مطرح بوده، این پرسش است که آیا مفهوم «وجود» در قضایای حملیه بسیطه، مانند «خدا هست» محمول واقع می‌شود.

اهمیت اهتمام به این مقوله زمانی مشخص می‌شود که ببینیم، نزاع میان فیلسوفانی نظیر کانت (Kant, Immanuel) که منکر وجود محمولی شده‌اند و فلاسفه اسلامی، معنای حرفی وجود، یعنی وجود رابطه است.

هم‌چنین روشن شدن این مسئله می‌تواند اعتبار یا عدم اعتبار براهین وجود شناختی و حتی جهانی شناختی را روشن کند.

با توجه به این مهم، این مقاله در دو بخش به بررسی آراء و نظرات هر دو گروه پرداخته است.

▲ کلیدواژه‌ها: وجود محمولی، معدوم مطلق، قاعده فرعیه، هلیه بسیطه، محمول انضمامی، وجود رابط، وجود رابطی.

مقدمه

این مسئله که آیا وجود محمول واقعی است یا خیر، علاوه بر آن که خود مسئله‌ای فلسفی و در خور تحقیق است، یکی از جدی‌ترین مسائل فکری فیلسوفان بوده است، به طوری که این موضوع در فلسفه دین ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است و بعضی از ادله وجود خدا، یعنی براهین‌های وجودی و حتی ادله

جهان‌شناختی در گرو حل این مسئله است، همچنان که از نظر منکران وجود محمولی، براهین‌های وجود شناختی اعتبارشان را از دست خواهند داد.

از نظر کانت براهین‌های جهان‌شناختی بر براهین وجود شناختی مبتنی‌اند. از این‌رو این براهین نیز اعتبارشان را از دست خواهد داد. (۱)

در حقیقت منکرین وجود محمولی، کسانی هستند که نقش «وجود رابط» را نادیده گرفته و به آسانی از آن گذشته‌اند، لذا در مورد بسیاری از مسائل با مشکل روبه‌رو گشته و از حل آن‌ها بی‌نصیب مانده‌اند.

وجود رابط چیزی است که اساس نظام عالم و ملاط ساختمان جهان به‌شمار می‌آید. ساختمان جهان هستی - مطابق آنچه در اندیشه انسان جلوه‌گر می‌گردد، بدون وجود رابط دارای معنی معقول نیست. کسانی که بخواهند جهان هستی را بدون وجود رابط مورد مطالعه و بررسی قرار دهند، چیزی جز یک توده از تصورات بی‌نظم و انبوهی از اندیشه‌های درهم و برهم به‌دست نمی‌آورند. آنچه محمول را با موضوع خود ارتباط می‌دهد و صفت را با موصوف آن متصل می‌سازد، چیزی جز وجود رابط نمی‌تواند باشد.

وجود رابط ملاک اتحاد و بیگانگی و مناط اتصال و آشنایی به‌شمار می‌آید. اگر وجود رابط نادیده انگاشته شود، بسیاری از احکام واقعی و نفس‌الامری از درجه اعتبار ساقط می‌شود و فاصله میان صدق و کذب از میان برداشته خواهد شد. (۲)

آیا وجود می‌تواند محمول واقع شود؟

بررسی نظریه کانت و فلاسفه اسلام
بخش نخست

لیلا موسوی، کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق

وجود محمولی از نظر کانت

کانت مفهوم هستی را از جمله مفاهیمی می‌داند که با ادراک حسی انطباق دارند، اما از ادراک انتزاع نمی‌شوند. او این‌گونه مفاهیم را «مقولات» می‌نامد. کانت از صورت‌های گوناگون احکام، جدولی شامل دوازده مقوله (Categories) استخراج و آن‌ها را در چهار گروه سه‌تایی دسته‌بندی کرده است:

مقولات «کمیت» مقولات «کیفیت» مقولات «نسبت» و مقولات «جهت»:

- مقولات کمیت عبارت‌اند از: وحدت، کثرت و کلیت

- مقولات کیفیت عبارت‌اند از: ایجاب، سلب و حصر

- مقولات نسبت عبارت‌اند از: جوهریت و عرضیت، علیت و معلولیت، مشارکت

- مقولات جهت عبارت‌اند از: امکان و امتناع، وجود و عدم

و ضرورت و اتفاق

مقولات در نظر کانت از مفاهیم پیشینی^۱ هستند و قضایا و احکامی که موضوع آن‌ها حسیات و محمول آن‌ها از مقولات است، احکام پیشینی ترکیبی^۲ خوانده می‌شوند. بنابراین، هلیات بسیطه در نظر کانت همه پیشینی و ترکیبی‌اند و احکام پیشینی ترکیبی عبارت است از انطباق مقولات با ادراک‌های حسی در زمان و مکان و مقولات از کثرات گرفته نمی‌شوند، بلکه حاکم بر کثرات‌اند. کثرات ادراکی حسیات نامرتب به واسطه مقولات به بخش‌های منظم و مرتب تبدیل می‌شوند. و این کار که مقولات روی کثرات ادراکی انجام می‌دهند وظیفه

قوة «فهم» یا «فاهمه» است که توانایی تفکر درباره اعیان را از وجود مقولات نتیجه گرفته است و اشیا را چنان که فی نفسه یا به خودی خود (things - in - themselves) هستند

به‌طور کلی، جهان «پدیدار» (Phenomenon) و چنان که ادراک می‌شوند «ناپدیدار» (noumenon) می‌نامد. او به‌طور کلی جهان ادراکی را «جهان پدیداری» و جهان نفس‌الامری را «جهان ناپدیداری» می‌خواند. (۳)

مفهوم «وجود» چون از نظر کانت یک مفهوم پیشینی و غیر حسی است، صرفاً برای ربط بین داده‌ها و بافت‌های پسینی و حسی به‌کار می‌رود و لذا معنای مستقلی نمی‌تواند داشته باشد.

حس همواره به «نمود» دست می‌یابد و نه به «بود» و به تعبیر دیگر، آنچه در حس انعکاس می‌یابد ماهیت است و نه «وجود».

بر این مبنا، کانت محمول بودن وجود را رد می‌کند و می‌گوید: «... هستی در مفهوم یک امر ممکن قرار دارد (مفهوم پیوسته ممکن است به شرطی که با خود متناقض نباشد و این نشانه منطقی امکان است)، حال اگر این شیء از میان برداشته شود، امکان درونی آن هم رفع می‌شود و این خود یک تناقض



محمول واقعی عبارت

است از تعیین یک

شیء و تعیین عبارت

است از محمولی که

به مفهوم موضوع

افزوده شود و آن

را بزرگ‌تر سازد، نه

اینکه در خود مفهوم

موضوع گنجانیده

شده باشد

درونی است، ولی در این جا جز همان گویی محض، کاری صورت نگرفته است.

هر چیزی را می‌توانیم به منزله منطقی درآوریم، حتی خود موضوع می‌تواند عیناً محمول خویش قرار داده شود، ولی محمول واقعی عبارت است از تعیین یک شیء و تعیین عبارت است از محمولی که به مفهوم موضوع افزوده شود و آن را بزرگ‌تر سازد، نه اینکه در خود مفهوم موضوع گنجانیده شده باشد.

وجود (= being) اصلاً محمول واقعی نیست؛ یعنی مفهومی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود. گزاره «خداوند قادر مطلق است» دارای دو مفهوم است که هر کدام آرزو و متعلق خود را دارد: «خداوند» و «قدرت مطلقه» و کلمه کوچک «است» (= is) در این گزاره محمول نیست، بلکه فقط چیزی است که محمول را در نسبت با موضوع وضع می‌کند.

اینک اگر من موضوع (خداوند) را همراه با همه محمولاتش، که قدرت مطلقه به این [مجموعه] تعلق دارد، به‌طور یک‌جا در نظر بگیریم و بگوییم: «خداوند هست» یا «خدایی وجود دارد» در این حال، هیچ محمول تازه‌ای را به مفهوم «خدا» نیفزوده‌ام، بلکه فقط موضوع را فی‌نفسه همراه با همه محمولاتش در برابر مفهوم آن به‌طور یک‌جا وضع کرده‌ام... بدین سان، امر واقعی هیچ افزوده‌ای از امر صرفاً ممکن دربر ندارد. پس با تصور برترین واقعیت (خداوند) باز این پرسش رواست که آیا این هستی وجود دارد یا ندارد؟

اگر ما بخواهیم «وجود» را تنها مقوله‌ای ناب در نظر بگیریم، در این صورت، اگر هیچ نشانه‌ای از او به دست ندهیم که از امکان محض شناخته شود، جای شگفتی نیست. وجودی که بیرون از میدان حس باشد، هر چند نمی‌تواند مطلقاً ناممکن اعلام گردد، ولی با این همه، توجیهی برای آن نداریم. (۴)

در نظریه کانت باید به این نکته توجه داشت که از نظر او هر چیزی، از جمله وجود می‌تواند محمول منطقی باشد، ولی ممکن نیست وجود محمول واقعی باشد. کانت بر این اساس که وجود نمی‌تواند محمول واقعی باشد، برهان‌های وجود شناختی را نامعتبر می‌داند.

ویژگی برهان‌های وجود شناختی این است که وجود خدا از طریق مفهوم او به اثبات می‌رسد. بنابراین، باید در مفهوم خدا، مفهوم وجود نهفته باشد و از این رهگذر، قضیه «خدا وجود دارد» باید تحلیلی باشد. خلاصه استدلال کانت چنین است:

«اگر من محمول یک داوری را (محمول هرچه می‌خواهد باشد) همراه با موضوع به‌طور یک‌جا منکر شوم، هرگز تناقض درونی ناشی نمی‌شود. اگر بگوییم: «مثلث وجود ندارد و بالطبع سه ضلع آن هم وجود ندارد» تناقض نیست، ولی اگر مثلث را وضع کنیم و سه ضلع را از آن سلب کنیم، تناقض پیش می‌آید.

تنها راه حل در این جا این است که گفته شود: «موضوعاتی وجود دارند که هرگز رفع شدنی نیستند و بنابراین، باید باقی بمانند، اما این بدین معنا نیست که موضوعاتی وجود دارند که مطلقاً ضروری اند. این معنا دقیقاً همان فرض پیشینی است که من در درستی آن تردید دارم.» (۵)

وجود محمولی در نظر فلاسفه اسلامی

فیلسوفان اسلامی، برای حل این مسئله از دو اصل و قاعده اساسی استفاده کرده‌اند:

۱. معدوم مطلق
۲. قاعده فرعیه

معدوم مطلق

یکی از اصولی که فیلسوفان مسلمان به آن ملتزم‌اند، این اصل است که «المعدوم المطلق لا یُخبرُ عنه»، از معدوم مطلق خبر داده نمی‌شود. اگر این گزاره را عکس نقیض کنیم چنین می‌شود: «از چیزی می‌توان خبر داد که معدوم مطلق نباشد؛» یعنی از چیزی می‌توان خبر داد که موجود باشد.

از نظر فیلسوفان، نه تنها وجود نداشتن اشخاص و اشیا^۶ مانع و ناقص اصل مذکور نیست، بلکه طبق اصل مذکور باید این اشخاص و اشیا^۶ به گونه‌ای موجود باشند تا درباره آن‌ها حکم کرد، ولی وجود ذهنی این اشخاص و اشیا^۶ برای حکم کافی است. بر این اساس، وجود را به وجود ذهنی و خارجی تقسیم کرده‌اند. حتی به پارادوکسیکال بودن این اصل توجه کرده‌اند و بدان پاسخ گفته‌اند.

پارادوکسیکال بودن این اصل این است که خود «لا یُخبرُ عنه» خبری برای معدوم مطلق است. شیخ‌الرئیس به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد: مفاد قاعده این است از معدوم مطلق خبر ایجابی نمی‌توان داد، اما خبر سلبی که در واقع، بی‌خبری است، بلامانع است.

صدرالمآلهین به گونه‌ای دیگر پاسخ می‌دهد: از معدوم مطلق به حمل اولی خبر می‌توان داد، ولی از معدوم مطلق به حمل شایع نمی‌توان خبر داد، زیر معدوم مطلق به حمل شایع هیچ محض است و چگونه می‌توان از آن خبر داد و «لا یُخبرُ عنه» به اعتبار مفهوم معدوم مطلق که در ذهن موجود است و هیچ محض نیست، خبر واقع شده است.

اگر همواره از وجود خبر می‌دهیم و بعضی از آن‌ها که خبر می‌دهیم، مانند سقراط در خارج موجود نیستند، آن‌گاه این بعضی دارای وجود محمولی ذهنی‌اند. بعضی دیگر که در خارج موجودند دارای وجود محمولی خارجی‌اند. حال اگر کانت اصل مذکور را بپذیرد، آیا وجود را محمول خواهد دانست؟ به نظر می‌رسد چنین باشد و استدلال آن‌ها هم نشان می‌دهد که محمول بودن وجود سبب دیگری دارد. (۶)

قاعده فرعیه

این قاعده که در کتب فلسفی به نام قاعده «فرعیه» معروف گشته است، عبارت است از اینکه ثبوت یک شیء برای شیء^۷ دیگر هنگامی می‌تواند صحیح باشد که شیء^۸ دیگر خود ثابت باشد؛ زیرا ثبوت شیء^۷ برای امری که خود شیء^۸ باشد، نامعقول و غیرممکن است، لذا تمام منطقیین وجود موضوع را در قضایای موجه لازم دانسته‌اند. چون قضیه موجه عبارت است از قضیه‌ای که در آن، محمول به نحوی از انحاء برای موضوع ثابت گردد، بنابراین مادام که موضوع به گونه‌ای که در خود محمول قضیه باشد، وجود نداشته باشد، حمل امکان‌پذیر نخواهد بود، در نتیجه، قضیه‌ای تشکیل نخواهد شد. (۷)

آنچه لازم است در اینجا به آن توجه شود این است که در قاعده فرعیه گزاره‌های سلبی مورد نظر نیستند، زیرا گزاره‌های سلبی سلب ثبوت است، لذا منطق دانان تصریح کرده‌اند که گزاره‌های سلبی به انتفای موضوع صادق‌اند. به علاوه، قاعده فرعیه ناظر به عالم خارج است، صرف‌نظر از اینکه در اذهان ما چگونه است.

در این جا ممکن است گفته شود چگونه می‌توان با استناد به قاعده فرعیه مسئله حمل وجود بر موضوع را در هلیات بسیطه^۹ حل نمود، حال آنکه انتصاف ماهیت به وجود طبق این قاعده امکان نخواهد داشت مگر اینکه ماهیت پیش از عروض وجود، خود دارای ثبوت و هستی باشد و موجود بودن ماهیت پیش از وجود مستلزم تسلسل خواهد بود.

مثلاً وقتی می‌گوییم: «الف موجود است»، بین «موجود» که محمول قضیه است و «الف» که موضوع قضیه است، چه رابطه‌ای است؟ آیا قاعده فرعیه در این گزاره جاری است؟ آیا معقول است بگوییم ثبوت وجود برای «الف» فرع ثبوت «الف» است؟

در مورد ناسازگاری، قاعده مذکور با رابطه محمول وجود با موضوعش با این فرض که قاعده در آن جریان داشته باشد، گفته‌اند: اگر وجود صفتی عارض بر ماهیت باشد، ماهیت قابل آن خواهد بود و براساس اصل مذکور، ماهیت باید در رتبه سابق موجود باشد تا وجود را بپذیرد و این خلف فرض است، زیرا اگر وجود بر ماهیت معدومه عارض شود، مستلزم اجتماع نقیضین است و اگر بر ماهیت موجوده عارض شود یا مستلزم این است که یا ماهیت به دو وجود موجود باشد و یا یک وجود دو بار تکرار شود و یا مستلزم دور و تسلسل، زیرا اگر وجود موضوع متوقف بر وجود محمول و وجود محمول هم متوقف بر وجود موضوع باشد، دور لازم می‌آید و اگر وجود موضوع متوقف بر وجود محمول نباشد، بلکه وجودی مستقل از محمول داشته باشد، مستلزم تسلسل در وجود است، زیرا ثبوت وجود برای موضوع فرع وجود موضوع است. به عبارت دیگر، موضوع موجود اشاره به یک قضیه دارد که محمول وجود بر موضوع آن حمل شده است. (۸)



در مقام پاسخ به این اشکال راه‌های مختلف ارائه شده است. برخی قاعده فرعیّت را استثنای پذیر دانسته و به آن تخصیص وارد کرده‌اند؛ به این ترتیب که گفته‌اند: قانون فرعیّت در مورد هلیات مرکبه صحیح است ولی در مورد هلیات بسیطه مصداق ندارد. برخی دیگر این قاعده را از صورت معروف خود، که همان «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» است، تغییر داده و گفته‌اند: «ثبوت شیء لشیء مستلزم لثبوت المثبت له».

گروهی دیگر ثبوت وجود را چه در ذهن و چه در خارج انکار کرده‌اند و گفته‌اند مفهوم موجود، که امری بسیط است و در فارسی به عنوان کلمه «هست» به کار می‌رود، با ماهیت متحد می‌گردد. (۹)

در این میان صدر المتألهین برای حل این اشکال سه راه حل پیشنهاد می‌کند:

راه حل اول

صدر المتألهین می‌گوید: «عارض دو گونه است: عارض ماهیت مانند عروض فصل بر جنس و عروض تشخص بر نوع، عارض وجود مانند عروض سیاهی بر جسم و عروض فوقیت بر آسمان، ویژگی عارض ماهیت این است که معروض به واسطه عارض موجود می‌شود نه قبل از آن، زیرا آن حصه از جنس مانند حیوان به واسطه فصل مقسم خود، مانند ناطق بالفعل موجود می‌شود نه قبل از آن و نیز حصه نوع به تشخص موجود می‌شود. و ویژگی عارض وجود عکس ماهیت است، زیرا مثلاً سیاهی که عارض بر زید می‌شود، سیاهی به واسطه زید موجود می‌شود و نه این که به واسطه سیاهی موجود شود، بلکه به واسطه آن فقط سیاه می‌شود. حکم انتزاعات و اعتبارات نیز همین است، زیرا فوقیت و کوری و جز این دو به سبب وجود معروفشان به گونه‌ای از وجود موجود می‌شوند.

عروض وجود بر ماهیت از قبیل عروض عارض الماهیه است که معروض آن خود «ماهیت من حیث هی» است که به همان وجود موجود می‌شود نه قبل از آن و به واسطه وجود بالذات حصه‌ای از وجود می‌گردد... پس آشکار شده است که عروض وجود بر ماهیت و اتصاف ماهیت به وجود از قبیل عروض صفت بر امر موجود نیست و از قبیل اتصاف امری که بالذات موجود است به صفتی نیست که موضوع آن به وجود سابق نیازمند باشد.» (۱۱)

بنابراین از نظر صدر المتألهین قاعده فرعیّه در هر حمله‌ای وجوبه‌ای جاری نیست.

استاد محترم دکتر غلام حسین ابراهیمی دینانی در توضیح مسئله عروض و اتصاف به‌طور خلاصه می‌فرماید:

«جای هیچ‌گونه تردید نیست که محمول در یک قضیه پیوسته عارض بر موجود خود می‌شود. موضوع یک قضیه نیز چنین است که همواره به وصف محمول خود متّصف است.

اکنون باید معلوم شود عروض محمول بر موضوع و اتصاف موضوع به محمول خود چگونه و در کجا تحقق می‌پذیرد؟ عروض محمول بر موضوع و اتصاف موضوع به محمول به نحو معقول سه گونه متصور است که به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. «عروض» محمول بر موضوع و «اتصاف» موضوع به محمول هر دو در «خارج» انجام می‌شود.
۲. «عروض» محمول بر موضوع و «اتصاف» موضوع به محمول هر دو در «ذهن» تحقق می‌پذیرد.
۳. «عروض» محمول بر موضوع در «ذهن» تحقق می‌پذیرد، ولی «اتصاف» موضوع به محمول در ظرف جهان «خارج» تحقق دارد.

قسم اول را «قضایای خارجیّه» تشکیل می‌دهند، مانند این که گفته شود: برگ درخت سبز است.

قسم دوم «قضایای ذهنیه» هستند، مانند: کلی یا ذاتی است یا عرضی.

«اتصاف ماهیت به وجود اتصاف به ثبوت ماهیت است نه اتصاف به ثبوت چیزی برای ماهیت و ثبوت وجود برای ماهیت عبارت است از ثبوت خود ماهیت نه ثبوت غیر ماهیت برای ماهیت و قاعده فرعیّه این است که ثبوت چیزی برای متفرع بر آن چیز است نه این که ثبوت چیزی فی نفسه متفرع بر ثبوت همان چیز است فی نفسه. بنابراین مفاد گفته‌ما که «زید موجود است» همان وجود زید است نه وجود چیز

دیگری برای زید.



و قسم سوم را «قضایای حقیقیه» تشکیل می‌دهند. مانند این که بگوییم: احمد پدر علی است» همان گونه که در این مثال مشاهده می‌شود حالت پدر بودن در ذهن عارض بر شخص احمد می‌گردد، ولی اتصاف شخص احمد به صفت پدر بودن چیزی است که در جهان خارج از ذهن متحقق است. آنچه در این گونه قضایا مورد بررسی واقع می‌شود، اموری هستند که آن‌ها را «معقول ثانی فلسفی» نام گذاشته‌اند.

در مورد «قضایای حقیقیه» آنچه نقش اصلی و اساسی را ایفا می‌نماید جهان خارج از ذهن به‌شمار می‌آید، زیرا در این گونه از قضایا اگرچه ظرف عروض محمول بر موضوع عالم ذهن شناخته شده است، ولی ظرف اتصاف موضوع به محمول جایی جز جهان خارج از ذهن نیست.

به این ترتیب می‌توان گفت: «قضایای خارجی» و «قضایای حقیقیه» قضایایی هستند که به‌طور مستقیم با جهان خارج سروکار دارند و سرنوشت آن‌ها را تنها واقعیت‌های خارجی تعیین می‌نمایند. در فلسفه اسلامی این دو نوع قضیه را به ترتیب «محمول بالضمیمه» و «خارج محمول» نام نهاده‌اند (...).^۴ ایشان در ادامه با اشاره به نظریات فلاسفه غربی می‌گویند: «... برخی از فلاسفه مغرب زمین به این دو نوع تقسیم در باب قضایا توجه داشته و قضیه را به دو قسم تألیفی و تحلیلی تقسیم کرده‌اند. قضیه تألیفی در اصطلاح این جماعت چیزی است که با قضیه «محمول بالضمیمه» در اصطلاح فلاسفه اسلامی معادل است. آنچه در این میان مورد اختلاف واقع می‌شود چیزی است که به قضایای «خارج محمول» مربوط می‌گردد.

کسانی که قضایا را به دو قسم تألیفی و تحلیلی تقسیم کرده‌اند، تنها قضایای تألیفی را به جهان خارج مربوط دانسته و آنچه در زمره این قضایا واقع نشود آن را به عالم ذهن مربوط دانسته‌اند.

در نظر این جماعت آن دسته از قضایا که در فلسفه اسلامی با عنوان «خارج محمول» مورد بررسی واقع می‌شوند، چیزی جز «قضایای ذهنی» نیستند. این جماعت با همه دقت‌ها و باریک‌اندیشی‌ها که از خود نشان داده‌اند، به چیزی بیش از دو دسته از قضایا نرسیده‌اند.

دسته‌ای از قضایا را به جهان خارج مربوط دانسته و آن‌ها را قضایای تألیفی خوانده‌اند. دسته‌ای دیگر از قضایا را به عالم ذهن مربوط دانسته و آن‌ها را قضایای تحلیلی نام نهاده‌اند. آنچه آن‌ها با عنوان قضایای تألیفی و تحلیلی مورد بررسی قرار داده‌اند، درست همان چیزی است که فلاسفه اسلامی با عنوان «قضایای خارجی» و «قضایای ذهنی» مورد پژوهش خویش قرار داده‌اند. آنچه در این جا در خور دقت و شایان توجه است این است که فلاسفه اسلامی دسته‌ای دیگر از قضایا را می‌شناسند که در

زمره «قضایای خارجی» قرار نمی‌گیرند. این قضایا را در زمره «قضایای ذهنی» نیز نمی‌توان قرار داد.

دلیل این امر آن است که در این گونه از قضایا اگرچه ظرف عروض محمول بر موضوع، تنها عالم ذهن به‌شمار می‌آید ولی ظرف اتصاف موضوع به محمول جایی جز جهان خارج نمی‌تواند باشد. نکته دقیق همین است که در این گونه قضایا فلاسفه اسلامی، ظرف عروض را از ظرف اتصاف بازشناخته و تفاوت میان آن‌ها را آشکار ساخته‌اند.» (۱۲)

راه حل دوم

صدرالمتألهین در خصوص راه حل دومی که ارائه می‌دهد می‌نویسد:

«اتصاف ماهیت به وجود اتصاف به ثبوت ماهیت است نه اتصاف به ثبوت چیزی برای ماهیت و ثبوت وجود برای ماهیت عبارت است از ثبوت خود ماهیت نه ثبوت غیرماهیت برای ماهیت و قاعده فرعی این است که ثبوت چیزی برای متفرع بر آن چیز است نه این که ثبوت چیزی فی نفسه متفرع بر ثبوت همان چیز است فی نفسه. بنابراین مفاد گفته ما که «زید موجود است» همان وجود زید است نه وجود چیز دیگری برای زید. (۱۳)

این راه حل از زمان حکیم ابونصر فارابی مطرح بوده است چنان که می‌گوید:

«پرسیدند: آیا این قضیه که «الانسان موجود» دارای محمول است؟ پس گفت: قدام و متأخران در این مسئله اختلاف کرده‌اند، گروهی گفته‌اند این قضیه دارای محمول نیست و گروهی گفته‌اند دارای محمول است و اما نزد من هر دو قول از جهتی صحیح است، زیرا این قضیه و امثال آن هرگاه در آن ناظر طبیعی، که متوجه در امور است، نظر کند، این قضیه محمول ندارد، زیرا وجود شیء غیر از شیء نیست، در حالی که معنای حکم به وجود محمول یا نفی آن این است که محمول برای شیء باشد.»

پس از این جهت این قضیه دارای محمول نیست و اما هرگاه به این قضیه ناظر منطقی نظر کند، آن را مرکب از دو کلمه که اجزای آن‌اند می‌گرداند و این که قضیه قابل برای صدق و کذب است. پس از این جهت دارای محمول است و هر دو قول صحیح است، لکن هر کدام به جهتی. (۱۴)

فارابی بر این عقیده است که اگر کسی تنها از دریچه حواس ظاهر به هستی بنگرد و آن را در چارچوب و قالب طبیعت مورد بررسی قرار دهد، ناچار وجود را یک محمول واقعی در قضایا به‌شمار نمی‌آورد، ولی اگر کسی نظر خود را در قالب طبیعت محصور نکند و هستی را از دیدگاه منطقی مورد توجه قرار دهد، ناچار باید اعتراف کند که هستی یک محمول واقعی است و



دسته‌ای از قضایا را به جهان خارج مربوط دانسته و آن‌ها را قضایای تألیفی خوانده‌اند. دسته‌ای دیگر از قضایا را به عالم ذهن مربوط دانسته و آن‌ها را قضایای تحلیلی نام نهاده‌اند

هر قضیه‌ای که محمول آن وجود باشد از معتبرترین قضایا به شمار می‌آید.

در نتیجه باید گفت طبق رأی صدرالمتهلین وجود همان ثبوت ماهیت است نه ثبوت شیء^۶ از برای ماهیت.

عین عبارت صدرالمتهلین در اسفار چنین است:

«تحقیق ذلك ان الوجود نفس ثبوت الماهیه لاثبوت شیء^۶ للماهیه حتی یكون فرع ثبوت الماهیه. و الجمهور حیث غفلوا عن هذه الدقیقه ترا هم تارة یختصون القاعدة الكلية القائلة بالفرعیه بالاستثنا^۶، و تارة ینتقلون عنها الی الاستلزام، و تارة ینکرون ثبوت الوجود لاذهنأ و لاعینأ بل یقولون: ان الماهیه لها اتحاد بمفهوم الموجود، و هو امر بسیط کسائر المشتقات یعبّر عنه بالفارسیه هست» و «مُرادفاتِه و لیس له مبدأ اصلاً لافی الذهن و لا فی الخارج الی غیر ذلك من التّعسّفات.» (۱۵)

ملاحسن فیض کاشانی نیز به پیروی از استادش (صدرالمتهلین شیرازی) مسئله اُتصاف ماهیت به وجود را از باب ثبوت الشیء^۶ می‌داند نه از باب ثبوت شیء^۶ لشیء^۶ چنان که می‌گوید:

«هب، ان ثبوت الشیء^۶ للشیء^۶ فرع ثبوت المثبت له، لکن الموجود انما هو ثبوت الشیء^۶ لاثبوت الشیء^۶ للشیء^۶.» (۱۶)

راه حل سوم

از نظر صدرالمتهلین این راه حل برای مسئله اُتصاف ماهیت به وجود از دو راه حل قبلی محکم‌تر است و آن به بیان او چنین است:

«وجود هر چیزی موجود بالذات و متحصّل به خود است و نسبتش به ماهیت مانند نسبت نور است به شیء^۶ نورانی شده، هم‌چنان که نور ذاتاً نورانی‌کننده است و غیر آن به واسطه نور، نورانی است، هم‌چنین وجود در هر مرتبه‌ای و برای هر ماهیتی بالذات موجود است و ماهیت به واسطه آن موجود است.

معنای گفته‌ما «انسان موجود است» این است که وجودی از وجودها مصداق مفهوم انسانیت در خارج است و مطابق برای صدق آن مفهوم است. پس از جهتی در حقیقت، مفهوم انسان برای وجود ثابت است و ثبوت مفهوم ماهیت برای وجود متفرّع بر وجود است، زیرا وجود در خارج اصل است و ماهیت تابع آن است، مانند تابعیت سایه نسبت به شخص.» (۱۷)

براساس این راه حل وجود حقیقتاً موضوع است و ماهیت محمول، بنابراین هلیات بسیطه که موضوع آن ماهیت و محمول آن وجود است از باب عکس‌الحمل است. قاعده فرعیه نیز بر این اساس، در ظرف تحلیل ذهنی که شیء^۶ خارجی به وجود و ماهیت تحلیل می‌شود، جاری است، اما نه این که ماهیت در رتبه سابقه وجود داشته باشد، بلکه در رتبه سابقه وجود موجود است و ماهیت بر آن عارض می‌شود و این عروض ذهنی است،

وجود هر چیزی موجود بالذات و متحصّل به خود است و نسبتش به ماهیت مانند نسبت نور است به شیء^۶ نورانی شده، هم‌چنان که نور ذاتاً نورانی‌کننده است و غیر آن به واسطه نور، نورانی است، هم‌چنین وجود در هر مرتبه‌ای و برای هر ماهیتی بالذات موجود است و ماهیت به واسطه آن موجود است



چرا که در متن هستی دو چیز وجود ندارد تا سخن از عروض یکی بر دیگری مطرح شود. (۱۸)

صدرالمتهلین در دو راه هلیات بسیطه را تخصصاً از قاعده فرعیه خارج می‌داند؛ به عبارت دیگر، پاسخ در راه حل اول این است که مفاد قاعده فرعیه شامل هلیات بسیطه نمی‌شود؛ زیرا عروض وجود بر ماهیت از قبیل عروض ماهیت است و یا مفاد هلیه بسیطه «ثبوت الشیء^۶ است، در حالی که مفاد قاعده فرعیه ناظر به «عارض الوجود» است یا ناظر به «ثبوت شیء^۶ الشیء^۶ است، در حالی که مفاد قاعده فرعیه ناظر به «عارض الوجود» است یا ناظر به «ثبوت شیء^۶ الشیء^۶ است.

اما در راه حل اخیر، صدرالمتهلین می‌پذیرد مفاد هلیه بسیطه مصداق قاعده فرعیه است، ولی راه حل او این است که معروض در هلیه بسیطه، براساس اصالت وجود خود وجود است و ماهیت عارض بر آن است و در این صورت، عروض ماهیت فرع بر خود وجود است، به تعبیر دیگر، قاعده فرعیه در انتزاعات جریان دارد و بنابر اصالت وجود، ماهیت از وجود انتزاع می‌شود.

پی‌نوشت

۱. احکام پیشینی: کانت در یک تقسیم‌بندی احکام را به پیشینی و پسینی تقسیم می‌کند و می‌گوید: «حکم پیشینی آن است که مستقل از تجربه حسی باشد؛ مثل اینکه بگوییم: «بدکاران سرانجام به سزای اعمالشان می‌رسند. این سخن ممکن است راست باشد و ممکن است راست نباشد، ولی تصدق و کذب آن را به تجربه نمی‌توان آزمود. اما احکام پسینی آن است که به تجربه متکی است و با محک تجربه می‌توان در تصدیق و یا تکذیب آن به داوری نشست. مثل اینکه بگوییم: «هر پرتغالی شیرین است.» می‌توان طعم پرتقال را چشید و به حساب صدق و کذب قضیه رسید.»

۲. احکام ترکیبی در برابر احکام تحلیلی از اصطلاحاتی است که از زمان کانت پدید آمد. مراد او از قضیه تحلیلی آن است که محمول آن از تحلیل مفهوم تحلیلی معلوم تازه‌ای به دست نمی‌دهد، بلکه فقط معلوم پیچیده‌ای را باز و آشکار می‌کند و از این‌رو، برخی آن را قضیه «تبیینی» نام کرده‌اند. مراد از قضیه ترکیبی آن است که محمول داخل در مفهوم موضوع نباشد، بلکه ذهن آن را از جای بگیرد و پی موضوع حمل نماید؛ مثل اینکه بگوییم: «جسم دارای وزن است» یا «انسان شاعر است» در این‌رو، نه موزون بودن در حد جسم مأخوذ است و نه شاعریت در تعریف انسان، لذا به قضایی از این دست «انضمامی» نیز گفته‌اند. کانت معتقد است، انکار قضایای تحلیلی مستلزم تناقض گویی است، چرا که محمول خود در موضوع نهفته است، اما انکار قضایای ترکیبی مستلزم تناقض با خود نیست، پس قضایای تحلیلی همواره صادق‌اند، اما در قضایای ترکیبی احتمال صدق و کذب هر دو می‌رود.

۳. هلیه بسیطه در اصطلاح منطوق دانان اسلامی به معنای «قضیه حملیه» است. قضیه‌ای مثل «انسان موجود است» هلیه بسیطه نامیده می‌شود؛ چون بر بیش از «وجود» انسان دلالتی ندارد و جز از هستی بسیط انسان حکایت نمی‌کند. اما اگر بگوییم: «انسان شاعر است» این در حقیقت به معنای این است که «انسان موجود است و انسان شاعر است» پس مدلول قضیه مذکور، دو امر است: موجودیت انسان و شاعریت انسان. از این‌رو این گونه قضایا را که محمول در آن‌ها مغایرت و مضاف بر موجودیت است «هلیات مرکبه» می‌خوانند.

۴. آنچه موجب این نام‌گذاری شده است این است که در قضایای خارجی محمول در جهان خارجی چیزی است که ضمیمه موضوع به‌شمار می‌آید، ولی در قضایای حقیقه محمول چیزی نیست که بتوان آن را ضمیمه موضوع به‌شمار آورد. در قضایای حقیقه محمول چیزی است که از متن موضوع انتزاع و استخراج می‌شود و بر همان موضوع نیز حمل می‌گردد.